

فهرست مطالب



۷-۱۲

□ سرسُخن

۱۴-۴۲

□ افضل کاشانی، حکیم ایرانی/ ویلیام چیتیک

۱۵..... احوال و افکار

۲۵..... آموزه‌ها

۲۷..... حکمتِ ایرانی

۳۲..... آثار باباافضل

۴۴-۱۰۰

□ ملاحظاتِ در مورد احوال و افکار افضل کاشانی

۴۵..... تاریخ درگذشت افضل کاشانی

۵۳..... لقب «بابا»

۵۹..... تخلص «افضل»

۶۷..... خواجه افضل و خواجه نصیر

۷۳..... زین‌الدین اسعد نسوی

۸۹..... شمس‌الدین محمد دزواکوش

۹۳..... جمال‌الدین ایاز

۹۷..... رباعیاتی در ستایش افضل و مرق

□ رباعیات افضل کاشانی؛ بررسی و داوری ۱۵۶-۱۰۲

۱۰۳	سیری در منابع
۱۰۷	پیشینه پژوهش
۱۱۵	افضل و رباعیات سرگردان
۱۳۹	افضل کاشانی و حکیم خیام
۱۴۹	افضل کاشانی و اوحد کرمانی

□ رباعیات افضل کاشانی؛ متون و مستندات ۳۱۷-۱۵۸

۱۵۹	رباعی در آثار منشور افضل کاشانی
۱۶۷	گزیده رباعیات افضل کاشانی (دستنویس نورعثمانيه)
۱۷۹	رباعیات افضل کاشانی در متون و منابع کهن
۲۱۱	مجموعه رباعیات افضل کاشانی (گردآوری در سده نهم ق)
۳۰۱	رباعیات افضل کاشانی در تذکره‌های شعر

□ یادداشت‌ها و نسخه‌بدل‌ها ۳۹۹-۳۱۸

۳۱۹	گزارش نسخه‌بدل‌ها و استدرکات
۳۴۳	یادداشت‌ها

□ نمایه‌ها ۴۶۳-۴۰۰

۴۰۱	فهرست رباعیات
۴۲۱	فهرست منابع
۴۴۹	نمایه نام‌ها

سَرِ سخن

شعر و حکمت دو یار دیرین‌اند و تاریخ شعر فارسی با تأملات فلسفی سخت گره خورده است. بسیاری از شعرای قدیم ما با صفت «حکیم» شناخته شده‌اند و اغلب حکمای ما، دستی در شعر داشته‌اند. هایدگر، شعر هولدرلین را «حقیقت فلسفی» نامیده است که در فلسفه به بیان درغی آید.^۱ چنین توصیفی، در حق شاعران حکیم ایرانی همچون فردوسی، ناصر خسرو، خیّام، سنایی، نظامی و مولانا بسیار برازنده و سزاوار می‌آید. یکی از شاخه‌های پُر برگ و بار رباعی، رباعیات حکمی است که به دلیل غلبه نام حکیم خیّام نیشابوری در این ساحت، آن را رباعی خیّامانه نیز نامیده‌اند.

از جمله متفکران بزرگ پارسی که نامش زیاد بُرده می‌شود، ولی در موردش تحقیق واقعی کمتر صورت گرفته است، حکیم افضل‌الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی است. نویسندگان متأخر او را «باباافضل» نامیده‌اند و بر اثر کثرت کاربرد، این عنوان در ذهن خاص و عام ماندگار شده است. افضل کاشانی در حدود ۵۴۰ ق به دنیا آمد و در حدود ۶۱۰ ق در روستای مَرَق از توابع کاشان درگذشت. از مراحل تحصیل و استادان او چیزی نمی‌دانیم.

وی آثار متعدّد فلسفی نگاشت که موجود است و شاگردانی پرورش داد که دو سه تن از آن‌ها را می‌شناسیم. خواجه نصیر طوسی، ریاضی را از یکی از شاگردان او به نام محمد حاسب آموخت و با شخصیت و آثار حکیم افضل آشنایی داشت و در شرح اشارات از او نام برده است.

افضل کاشی، برخلاف بسیاری از متفکران قدیم که به عربی می‌نوشتند، اغلب آثار خود را به زبان فارسی پدید آورد و هنر کلامی خود را در این حوزه معرفتی به غمایش گذاشت. همان‌گونه که چیتیک به درستی دریافته، فارسی‌نویسی افضل، هم به آثار او تمایز بخشیده و هم دلیل مهجوری آن‌هاست. افضل در آثارش کمتر به شعر استناد جسته، اما در نامه‌هایی که به شاگردان و دوستدارانش نوشته، برخی از اشعارش را درج کرده است. آن‌چنان‌که از آثار افضل بر می‌آید وی امر شاعری را پسندیده نمی‌داشت، اما به ضرورت یا مناسبت، گاهی شعر می‌سرود.^۱ افضل، یکی از اغراض اصلی شعر را جنبه اخلاقی و تربیتی آن می‌دانست و اگر شعری می‌گفت، در راستای همین امر بود.

قدیمی‌ترین منبع اشعار افضل، جنگ نزهةالمجالس است که دوسه دهه بعد از مرگ او در شمال غربی ایران فراهم آمده و در آن، دو رباعی افضل یافت می‌شود. کاتبی از همشهریان افضل به اسم رفیع کاشی در ۶۷۴ هجری قمری مجموعه‌ای از مصنّفات افضل را گردآوری و کتابت کرد. در این دستنویس ارجمند، ۱۷۱ بیت از اشعار افضل هم جای گرفته که مشتمل بر قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات است. این متن، جزو معتبرترین و قدیمی‌ترین اسناد شاعری افضل کاشانی است. غیر از این، چند غزل و مقداری از رباعیات منسوب به او در برخی سینه‌ها و هوامش برخی نسخه‌ها نقل شده است که مشهورترین آن‌ها، روضةالناظر عزیز کاشانی و مونس‌الاحرار محمدبن بدر جاجرمی است که در نیمه اول قرن هشتم هجری تدوین شده‌اند.

۱. افضل در رساله مدارج الکمال، بیداران و هشیاران را چنین نصیحت کرده است: «بپرهیزد از شنیدن آن گفتارها و حکایات که در او امکان دروغ بود، و آمیزش با اهل شعر و جویندگان سخن بظاهر بی‌مراقبت معنی» (مصنّفات، ۴۷).

در اواسط قرن نهم هجری، نهضتی برای گردآوری رباعیات منسوب به شاعران فاقد دیوان مثل حکیم عمر خیّام و خواجه افضل کاشانی پدید آمد و نسخه‌های نفیسی از رباعیات آن‌ها مرتّب و مدوّن شد. بانی این کار، شاهزادگان تیموری بودند. یکی از بهترین نمونه‌های آن، مجموعه رباعیات خیّام به قلم شیخ محمود پیربوداقی است که در ۸۶۵ ق از کتابت آن فراغت یافته است و اکنون در کتابخانه بادلیان آکسفورد نگهداری می‌شود.

گویا توفیق و بازتاب مثبت این کار، سبب شد که کارهای مشابهی در تدوین و تکمیل و گسترش مجموعه رباعیات منسوب به خیّام، افضل، شیخ ابوسعید و سیف‌الدین باخرزی صورت گیرد. در این رقابت پنهان، رباعیات شاعران دیگر را از اینجا و آنجا بر می‌داشتند و تحت تملک ناشاعرانی همچون خیّام و افضل در می‌آوردند. ادامه این روند در دوره‌های بعد، منجر به حجیم‌تر شدن این مجموعه‌ها شد و بر اثر رونویسی‌های متعدّد و مکرّر، در ذهن علاقه‌مندان رباعی فارسی، از خاص و عام، این‌گونه نقش گرفت که صاحبان این رباعیات، افضل و خیّام‌اند، و سرایندگان واقعی، مدّعی‌اند و هیچ‌کاره. این تواتر ساختگی، موجب شد که نام افضل در کنار رباعی‌سرایان پُرگوی جای گیرد و رباعیات منسوب به او، به منتخبات اشعار و مقالات ادبی و دانشگاهی راه یابد.

رباعیات افضل سه نوبت به چاپ رسیده است که بنیان آن‌ها بر همین مجموعه‌های تولیدی قرن نهم است؛ ولیکن نه از روی نسخه‌های دست‌اول کتابت شده در قرن نهم، بلکه به‌واسطه رونوشت‌هایی است که چند قرن بعد با افزوده‌های بیشتر نوشته شده است. کتاب حاضر به این نیت فراهم آمده که گرد و خاک نشسته بر آئینه احوال و افکار افضل کاشانی و رباعیات او را برگیرد و ما را با چهره زلال‌تری از این حکیم گزیده‌گوی رو در رو کند. وقتی بدانیم که بسیاری از رباعیات چاپ شده به اسم افضل کاشانی از او نیست، خواهیم دانست که اغلب داوری‌های صورت گرفته بر مبنای این رباعیات، نیازمند بازنگری است.

بنیان این کتاب بر پنج فصل گذاشته شده که در اینجا به اجمال در مورد هر

کدام توضیح می‌دهم. تنها تک‌نگاری مستقل در مورد زندگی و آرا و آثار افضل کاشانی کتاب قلب فلسفه اسلامی به قلم ویلیام چیتیک استاد ادیان و عرفان در دانشگاه استونی بروک است که به سال ۲۰۰۱ م به زبان انگلیسی منتشر شد. ترجمه این کتاب سودمند به اهتمام آقای شهاب‌الدین عباسی به زبان فارسی انتشار یافته است. چیتیک مدخل «باباافضل» را نیز برای دانشنامه ایرانیکا نگاشته که ترجمه فارسی آن به قلم آقای مرتضی قزایی موجود است. ما ترجمه فصل اول کتاب ویلیام چیتیک را برای آشنایی با آثار و اندیشه‌های افضل، هم مناسب دانستیم و هم ناگزیر از آن بودیم. بخش‌هایی از مطالب این فصل را که سودمندی چندانی برای خواننده فارسی‌زبان نداشت، کنار گذاشتیم.

فصل دوم کتاب، یادداشت‌هایی است در مورد سوانح زندگی افضل که در تحقیقات پیشین یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته، یا از دقت لازم برخوردار نبوده است. اسنادی که در مورد دو تن از شاگردان افضل، یعنی زین‌الدین نسوی و محمد دزواکوش عرضه داشته‌ایم، اطلاعات تازه‌ای در مورد حیات افضل به دست می‌دهد. اکنون با اطمینان تمام می‌توان گفت که تواریخی همچون ۶۴۰ و ۶۶۶ ق که در مورد مرگ افضل گفته‌اند هیچ کدام درست نیست و نزدیک‌ترین تاریخ به واقعیت، همان سال ۶۱۰ ق است.

در فصل سوم کتاب، در مورد یکی از دشوارترین مسایل مربوط به رباعیات منسوب به افضل سخن رفته و آن بحث رباعیات سرگردان است. آنچه در این فصل درباره رباعیات مشترک خواجه افضل و دیگر رباعی‌سرایان آمده است، با همه تفصیلش، حق مطلب را کامل ادا نمی‌کند. اما امیدوارم گوشه‌ای از چشم‌انداز گسترده تاریخ رباعی فارسی، مسئله رباعیات سرگردان و وضعیت انتسابات یکی از رباعی‌سرایان نامدار را نشان داده باشد.

در این فصل، ما ابتدا در مورد سوابق چاپ رباعیات افضل و کیفیت هر یک سخن گفته‌ایم. متأسفانه هیچ کدام از این چاپ‌ها، نگاه انتقادی به مسئله انتسابات در رباعیات افضل نداشته‌اند. در مورد رابطه رباعیات افضل و خیام و افضل و اوحد کرمانی به جهت اهمیت موضوع، جداگانه بحث کرده‌ایم.

فصل چهارم به معرفی منابع رباعیات افضل کاشانی اختصاص دارد. این منابع، در چند دسته جای می‌گیرند: اشعار موجود در مکاتیب افضل؛ منتخباتی که رفیع کاشانی در ۶۷۴ ق آورده و دارای ۳۹ رباعی است؛ ۳۲ منبع کهن که مشتمل بر ۶۸ رباعی است؛ مجموعه‌های فراهم شده در قرن نهم هجری که مجموعاً ۲۹۶ رباعی دارند. بخش آخر، تذکره‌های شعر است. اغلب رباعیاتی که در تذکره‌های شعر به نام افضل نقل شده، برگرفته از مجموعه‌های قرن نهم به بعد است و به ندرت رباعیات کهن در آن‌ها جایی دارند. ما در بخش آخرین فصل، به بررسی نحوه حضور رباعیات منسوب به افضل در تذکره‌های شعر فارسی پرداخته‌ایم. از میان تذکره‌ها، خلاصه‌الاشعار تقی کاشانی به دلیل اشتغال بر تعداد بیشتر رباعی و نادرالوجود بودن این بخش تذکره، در خور توجه بیشتری است. به همین سبب، ما تصویر تنها نسخه به‌جا مانده از این تذکره را که واجد سرگذشت افضل و اشعار منسوب به اوست، جداگانه آورده‌ایم. گو اینکه نه سرگذشت افضل در این تذکره از اعتبار خاصی برخوردار است و نه اشعاری که تقی کاشانی آورده جایگاه ویژه‌ای دارد.

در قیاس با آنچه نفیسی، فیضی و همکاران بر اساس نسخه‌های قرن سیزدهم گرد آورده‌اند، ما در بخش «مجموعه رباعیات افضل»، با معرفی و مقابله هشت دستنویس مربوط به قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری، و چند نسخه کمکی دیگر، کوشیده‌ایم مطابق الزامات پژوهشی، متن منقح‌تری عرضه کنیم. ولی به عقیده من همه این مجموعه‌ها ساختگی است و بیشتر رباعیات موجود در آن‌ها، پیوندی با جهان ذهنی و سبک شاعری افضل ندارند و کاری جز مخدوش کردن تصویر واقعی این حکیم صورت نداده‌اند. کسانی که دنبال شناخت واقعی شخصیت افضل کاشانی هستند، باید متوجه باشند که ارزش استنادی رباعیات منسوب به افضل یکسان نیست و همه منابع را نباید معتبر فرض کرد. امیدوارم فصول این کتاب و یادداشت‌های متعلق به هر رباعی بتواند دید کامل‌تری در مورد نقش افضل کاشانی در تاریخ رباعی فارسی ارائه بدهد.

نکته مهمی که مخاطبان کتاب باید به آن توجه ویژه داشته باشند این است که

درجهٔ همپوشانی میان رباعیات این چهار گروه منبع بسیار اندک است. منابع اول و دوم فقط یک رباعی مشترک دارند و جمع منابع گروه اول و دوم (۴۴ رباعی) با گروه سوم (۶۸ رباعی)، هفت رباعی مشترک. این نکته را هم ناگفته نگذارم که از ۶۸ رباعی گروه سوم، ۵۸ رباعی تک‌منبعی است. یعنی منابع کهن فقط در ده رباعی به اشتراک رسیده‌اند. اگر رباعیات غیر تکراری سه گروه اول منابع را در نظر بگیریم (۱۰۵ رباعی)، اشتراک میان آن‌ها و رباعیات گروه چهارم یعنی مجموعه‌های قرن نهم (با ۲۹۶ رباعی)، فقط ۳۳ رباعی است. این آمار نشان می‌دهد که سندیّت اغلب رباعیات منسوب به افضل کاشانی، ضعیف است.

سخن آخر اینکه، حکیم افضل کاشانی، راست همچون حکیم خیّام نیشابوری، در کار شاعری اهتمام و اشتغالی همیشگی نداشت و شعر را در برخی حالات و عوالم، برای تقریر تأملات حکمی و تجربه‌های روحی مناسب می‌دید. تعداد رباعیات قطعی افضل، به احتمال زیاد، کمتر از یک‌صد رباعی است. آنچه رفیع کاشی در ۶۷۴ ق در مصنّفات افضل آورده، به اضافهٔ برخی از رباعیاتی که در منابع کهن در قرون هفتم و هشتم هجری به یادگار مانده، با حذف اشعار مسلّم دیگران، می‌تواند سرودهٔ افضل باشد. برای پرهیز از دوباره‌نویسی، آن رباعیاتی را که احتمال می‌دهیم از افضل باشد، در فهرست رباعیات کتاب با علامت «●» مشخص کرده‌ایم که بالغ بر ۷۱ رباعی است.

جا دارد از دوستان بزرگواری که مرا در دستیابی به منابع یاری رسانده‌اند، قدردانی کنم. کمک‌های دکتر محسن آشتیانی، دکتر جواد بشری، عمادالدین شیخ‌الحکمایی و احسان آسایش در انجام این پژوهش بسیار مؤثر بوده است. از مسئولین کتابخانه‌های دانشگاه تهران، مجلس، ملک، مرعشی و آستان قدس رضوی سپاسگزارم. همچون همیشه همراهی خانواده‌ام را در این کار ارج می‌نهم.

سید علی میرافضلی

رفسنجان، مهر ۱۴۰۳

۱. این مطلب، ترجمه فصل اول کتاب THE HEART of ISLAMIC PHILOSOPHY (آکسفورد، ۲۰۰۱) است. بخش‌های مربوط به زندگی و آثار افضل کاشانی در این کتاب، هم‌پوشانی زیادی با مقاله او در دانشنامه‌ی یونیکادارد که به فارسی نیز ترجمه شده است. در ترجمه، بخش‌هایی از نوشته چیتیک برای حفظ یکدستی مطالب حذف شده است که اکثراً در پانویس‌ها به آن اشاره کرده‌ایم. بیشتر حذفیات مربوط به توضیحاتی است که نویسنده آن را برای مخاطبان انگلیسی‌زبان نوشته و اغلب در مورد شیوه ترجمه لغات و اصطلاحات متن است. پانویس‌های متن، نیمی نگاشته ویلیام چیتیک است و نیمی دیگر، از آن مترجم که با نشانه (م) از توضیحات چیتیک متمایز شده است. از خواهرم فاطمه میرافضلی به خاطر وقت زیادی که برای بازبینی و ویرایش ترجمه این نوشتار گذاشته است، بسیار سپاسگزارم.

از زندگی افضل‌الدین محمد بن حسن کاشانی اطلاع زیادی نداریم. در مورد تاریخ وفات او اختلاف نظر وجود دارد، اگرچه شاید سال ۶۱۰ ق درست‌ترین آن‌ها باشد.^۱ بر اساس این تاریخ، او با چند متفکر مهم جهان اسلام در یک عصر می‌زیست: سهروردی مقتول (د. ۵۸۷ ق) مؤسس فلسفه اشراق؛ ابن رشد (د. ۵۹۵ ق) بزرگ‌ترین ارسطویی مسلمان و معروف‌ترین آن‌ها در غرب؛ و ابن عربی (د. ۶۳۸ ق)، تأثیرگذارترین اندیشه‌مند عرفان نظری در سنت متأخر.

در ایران، افضل‌الدین را بیشتر با نام باباافضل می‌شناسند. سیدحسین نصر بر آن است که این شهرت، بیانگر جایگاه او به عنوان یک صوفی رسمی است، زیرا لقب «بابا» بیشتر به مشایخ صوفیه اطلاق می‌شده است.^۲ اگرچه برخی از

۱. برای دیدن شرح حال موجز و مفید افضل به مدخل «بابا افضل» نگاشته زیراب خوبی در دانشنامه جهان اسلام مراجعه شود (۱۳۶۹، ۳۱-۳۹). در مورد سال درگذشت باباافضل، علاوه بر مطلب مذکور، مدخل «بابا افضل» در دانشنامه اسلام (ویراست جدید) به قلم یان ریپکا نیز مفید است (بخش اول، ۸۳۸-۸۳۹).

۲. رک. «افضل‌الدین کاشانی و جهان فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی»، سید حسین نصر، ۲۵۱.
"Afdal al-Din Kashani and the Philosophical World of Khwaja Nasir al-Din Tusi," in M. E. Marmura, ed., *Islamic Theology and Philosophy: Studies in Honor of George F. Hourani* (Albany: State University of New York Press, 1983), 249-64 (quote from 251)

متصوّفین مشهور قدیم همچون بابا کوهی شیرازی، بابا طاهر عریان همدانی و بابا رکن‌الدین شیرازی به این لقب خوانده شده‌اند؛ اما این به تنهایی دلیل قانع‌کننده‌ای نیست، زیرا دیگرانی که صوفی نبوده‌اند نیز لقب بابا داشته‌اند.^۱ در مصنفات باباافضل، شواهد اندکی وجود دارد که گرایش او را به تصوّف رسمی و رایج نشان دهد. در مورد رابطه افضل و تصوّف در ادامه مطلب بیشتر سخن خواهیم گفت.

مدفن افضل‌الدین، در روستای کوهستانی مَرَق در چهل کیلومتری شمال غربی کاشان قرار دارد. گنبد مخروطی بالای مقبره، از جنس خشت است و با کاشی‌های رنگین هندسی تزئین شده است. ارتفاع گنبد از سقف مقبره هفت تا هشت متر است و ارتفاع خود بنا به حدود پانزده متر می‌رسد. گفته می‌شود که این بنا در دوره مغول ساخته شده است. در داخل بنای مستحکم مقبره، دو سنگ قبر وجود دارد که در محفظه چوبی قدیمی که آیات قرآن بر آن حک شده، جای گرفته‌اند. کف مقبره، تازه کاشی‌کاری شده است.^۲ قبری که در سمت راست قبله قرار گرفته، به باباافضل تعلّق دارد و قبر سمت چپ به «پادشاه زنگبار» منسوب است و می‌گویند از ارادتندان باباافضل بوده است.^۳

افضل بایستی حداقل هفتاد سال عمر کرده باشد، زیرا در یکی از نامه‌های خود می‌گوید شصت سال است که در جست‌وجوی «سرچشمه زندگانی خود» است (مصنّفات، ۶۹۸). از یادداشتی که در انتهای یکی از نامه‌هایش موجود است، دانسته می‌شود که در آخرین روزهای عمرش در مَرَق می‌زیست (همانجا، ۷۲۸). اگرچه او در مرق درگذشت، اما نمی‌توان حکم کرد که تمام عمرش آنجا زندگی می‌کرده است. ممکن است او برای فرار از هیاهوی شهر و پرداختن به تأملات فلسفی و نگارش آثارش، از کاشان به روستای مرق کوچیده باشد.

۱. دهخدا در کتاب لغت‌نامه حدود چهل شخصیت با لقب «بابا» نام برده است که نیمی از آنها صوفیان گمنامند، یک سوم آن‌ها، از رجال درباری، و مابقی، شاعر یا دانشمند.

۲. این توصیف، مربوط به بازدید ویلیام جیتیک از مقبره افضل در سال ۱۹۹۹ میلادی است (م).

۳. معلوم نیست پادشاه زنگبار در مرق کاشان چه می‌کرده است! (م)

نسبت کاشانی که در دنباله نام او آمده، می‌تواند معطوف به زادگاه او باشد. با این حال، این احتمال وجود دارد که از مناطق دیگر ایران به کاشان آمده باشد. از اشارات موجود در برخی از نامه‌ها و اشعار باباافضل معلوم می‌شود که وی ازدواج کرده و صاحب فرزند بوده است. در تاریخ کاشان آمده است که دو پسرش هنگام بالا رفتن از کوهی در نزدیکی مرق سقوط کرده و کشته شده‌اند.^۱ تنها اتفاق موثق که از زندگی او می‌دانیم، آن است که یکی از امرای محلی او را به اتهام سحر و جادو مدتی به زندان افکنده بود. گواه این امر، چکامه‌ای است که در زندان سروده است (همانجا، ۷۳۱-۷۳۲).

برخی از تذکره‌نویسان، به پیوند خانوادگی افضل با خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ ق)، فیلسوف، متکلم، منجم و وزیر بزرگ ایرانی اشاره کرده‌اند. آن‌ها همچنین به رباعیاتی استناد می‌کنند که خواجه نصیر و باباافضل در جواب یکدیگر سروده‌اند. اگر تاریخ وفات باباافضل ۶۱۰ ق باشد، این امر غیر ممکن خواهد بود. تنها چیزی که با اطمینان بیشتری می‌توان گفت، این است که خواجه نصیر در رساله سیر و سلوک خود از استادش کمال‌الدین محمد حاسب یاد می‌کند که علوم مختلف به ویژه ریاضیات را نزد وی آموخته و او خود، شاگرد خواجه افضل بوده است. علاوه بر این، طوسی در شرح اشارات به دیدگاه باباافضل در مورد یک نکته منطق استناد جسته است.^۲

مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، ویراستاران مصنفات باباافضل، احتمال اسماعیلی بودن باباافضل را مطرح کرده‌اند، اما دلیلی بر این مدعا ارائه نداده‌اند. در مصنفات باباافضل نیز شاهی بر این احتمال پیدا نمی‌شود.^۳ افضل در رساله جلودان نامه از «اهل سنت و جماعت» به طرزی باورمندانه یاد کرده است (همانجا، ۲۹۷). در رباعیات منسوب به او، چند رباعی در ستایش علی بن

۱. تاریخ کاشان، عبدالرحیم کلاتر ضرابی، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱،

۲. رک. «بابا افضل»، زریاب خویی، ۲۱-۲۲

۳. همانجا، ۲۲. به نظر زریاب، «کتب بابا افضل از اصطلاحات دینی و مذهبی اسماعیلیه کاملاً خالی است».

ابی طالب، پسر عمو و داماد پیامبر اسلام، و امام اول شیعیان، دیده می‌شود که صحت و سقم آن محتاج بررسی است. البته، اهل سنت با شیعیان در ارادت به امام علی هم‌سخن‌اند. یکی از رباعیاتی که به حقیقت انحصاری تشیع دوازده امامی اشاره دارد (دیوان باباافضل، ۳۰۰)، قطعاً جعلی است.

در مصنفات باباافضل هیچ نشانه‌ای دال بر مطالعه آثار فلاسفه اسلامی مشهود نیست و به استثنای ارسطو و هرمس، از هیچ فیلسوفی دیگری نام برده نشده است. این به معنای آن نیست که اندیشه او هیچ تأثیری از فلاسفه پیشین نپذیرفته، بلکه منظور این است که به صراحت و با ذکر جزئیات نمی‌توان از استادان یا آبخشورهای فکری او سخن گفت. دیدگاه‌های فلسفی افضل چندان ناآشنا نیست، اما طبقه‌بندی کردن مشرب او به آسانی ممکن نیست. هم از این رو، عباس زریاب خویی، تاریخ‌نگار برجسته معاصر، معتقد است که باباافضل «در طرح مسایل و نحوه استدلال و عرضه آرای فلسفی، راهی نو در پیش گرفته است که او را از حکمای سلف و خلف خود ممتاز می‌سازد» («باباافضل»، ۲۲). تعیین میزان نوآوری‌های باباافضل، در گرو بررسی تطبیقی اندیشه‌های اوست.

هم‌نامه‌های باباافضل و هم مقدمه چند اثر او، از وجود شاگردانی حکایت دارد که وی آن‌ها را «برادران دینی» و «یاران حقیقی» نامیده است. منظور افضل از «برادر دینی» صرفاً یک هموطن مسلمان نیست، بلکه کسی است که با استادش در فهم دین اشتراک نظر دارد. استفاده بسیار زیاد باباافضل از واژه برادر، یادآور برخی متون قدیم فلسفی مانند الهیات ارسطو یا رسائل اخوان الصفاست که در آن‌ها تعبیر «اخوان صفا» به کار رفته است.^۱ آن‌ها نه فقط خودشان را، بلکه مخاطبان خویش را نیز «برادر» نامیده‌اند.

اصطلاح «یاران حقیقی» اشاره به مریدان، و یا شاگردان خاص باباافضل دارد. به نظر من، کلمه فارسی «یار» معادل صحابه عربی است که برابر با «مرید» در متون صوفیانه است، به‌ویژه زمانی که نویسنده به پیروان خود اشاره می‌کند. «صحابه» اشاره به کسانی دارد که در طول بعثت در کنار پیامبر بودند و استفاده

۱. زین‌الدین نسوی شاگرد افضل، در شعرش از تعبیر «برادران صفا» استفاده کرده است (م).

صوفیانه از این اصطلاح، متأثر از این کاربرد اصلی است. برای صوفیه، شیخ یا مراد، نمایندهٔ پیامبر است و جایگاهی همچون او دارد. باباافضل گاه از واژهٔ یار برای اشاره به اصحاب پیامبر استفاده کرده (رک. مصنفات، ۳۲۲) و گاه آن را همراه با کلمهٔ عربی «سالک» یا «رونده» به کار برده (همانجا، ۴۶، ۶۸۲) که اصطلاحی است صوفیانه برای کسانی که در جست و جوی کمالند.

خلاصه، «یاران و برادران» باباافضل کسانی بودند که تحت راهنمایی او به جست و جوی حکمت می پرداختند. باباافضل، فلسفه را محدود به آموزش اصول و مبانی این علم نمی دید. بلکه آن را شیوه‌ای از زندگی به منظور تربیت روح و کسب فضایل اخلاقی می دانست. این نکته، در نامه‌های افضل، اشعار و دو نصیحت‌نامهٔ فلسفی‌اش که همگی رهنمودهای روشنی در باب اخلاق و معنویت ارائه می دهند، بهتر دیده می شود. یکی از نصیحت‌نامه‌ها عنوان دارد و عنوان آن، در خور تأمل بسیار است: «وصیّت حکما؛ یا بیست و هشت کلمه فی نصیحت الاخوان» (همانجا، ۶۵۶). نصیحت‌نامهٔ دوم، فاقد عنوان است و در آن به آرای حکیمان استناد شده است: «حکیمان گفته‌اند که طالب و مکتسب حکمت بدانند...» (همانجا، ۶۵۹). از نظر باباافضل، سفارش مردم به داشتن یک زندگی با فضیلت، بخشی از سنت فلسفی است. همان‌طور که پیر هدوت در تبیین فلسفهٔ فلوپتین یادآور شده، فلسفهٔ قدیم همواره، آمیختگی عمیقی با تربیت معنوی داشته و هدف فیلسوف تقریر صرف دیدگاه‌های فلسفی نبوده، بلکه پرورش روح شاگردان و پیروان، در اولویت قرار داشته است.^۱

حدس من این است که یاران باباافضل، بی بهره از آموزش‌های رسمی بودند و با اصطلاحات فلسفی به زبان عربی انس و آشنایی زیادی نداشتند. این حدس، مبتنی بر اشارتی است که باباافضل در خاتمهٔ کتاب مدارج الکمال در مورد مراحل نگارش کتاب به عربی و ترجمهٔ آن به فارسی قلمی کرده است: «نظم سخنان این نامه نخست به لغت تازی بود و از یاران، محمد دزواکوش را محبت آیین سالکان

1) Pierre Hadot, *Plotinus or The Simplicity of Vision* (Chicago: University of Chicago Press, 1993), 18

بر آن التماس داشت تا کام وی بر آورده شد و نفس او بدان آرام و خرسندی یافت. بعد از آن، از برادران رونده و یاران کوشنده اسعد نسایی که در همراهی و موافقت و مساعدت با ما قدم راسخ و عزیت صادق داشت، این نامه تازی را مونس و ندیم جان ساخت، و از درون وی، پیغام به تمنای خیال چنان رسید که اگر این نامه تازی به پارسی مترجم شدی، نفع تاب فروغش بر قوت نظر زیادت گشتی. و اجابت این خواهش واجب دیدم تا از لغت تازی به الفاظ دری نقل کردم» (همانجا، ۶۷۱).^۱

باباافضل در نامه‌ها و اشعارش نام چند نفر از شاگردان و معاصران خود را ذکر کرده، اما اطلاعاتی از زندگی و شخصیت این افراد به دست ما نیفتاده است. متأسفانه، وعده شادروان مینوی برای نگارش تحقیق درباره زندگی باباافضل به تحقق نپیوست و این غبنی است بزرگ. باید یادآور شد که باباافضل به شاگردانش «تاریخ فلسفه» نمی‌آموخت و به شرح و بسط آرای فلاسفه معروف از قبیل ابن سینا نمی‌پرداخت و کارش آموزش تفکر منطقی نبود. بلکه می‌کوشید به آن‌ها روش خودشناسی را بیاموزد؛ چرا که فلسفه را، بهترین راه رسیدن سالک به رشد اخلاقی و تزکیه معنوی می‌دانست.

به نوشته سید حسین نصر، کلیدی‌ترین موضوع هستی‌شناسی باباافضل «خودشناسی» در سایه تهذیب نفس است.^۲ اما این به مفهوم آن نیست که ما با تحلیل فلسفی سرد و خشکی از روح انسانی سر و کار داریم، بلکه می‌خواهد مخاطبانش را سخاوتمندانه به جهان خودشناسی رهنمون شود. به عبارت دیگر، تعالیم باباافضل در قالبی آکادمیک نیست، بلکه توضیح این نکته است که چگونه می‌توان با روشی عقلانی به خودشناسی رسید. هدف از خودشناسی، دستیابی به

۱. به نظر می‌رسد که برداشت نویسنده از عبارت افضل کاشانی، چندان درست و دقیق نیست. از متن بر می‌آید که هر دو شاگرد افضل، یعنی محمد دزواکوش و اسعد نسایی، با متن عربی کتاب و مفاهیم آن انس و الفت داشتند. درخواست اسعد نسایی برای ترجمه کتاب به فارسی، برای آن بوده که فایده آن عام‌تر شود (م).

۲. رک. تاریخ فلسفه اسلامی، ۲۵۳. نیز رک.

گوهر آگاهی به عنوان یک حقیقت جاودانه است.

شاید مانند بسیاری از فیلسوفان، باباافضل نوشته‌های خود را با آثار پیشینیان متفاوت می‌دانست. او در مدارج الکمال از «برادران ما که در زمان پیشین بودند» یاد کرده و منظور او متفکرانی هستند که پیش از او می‌زیستند و می‌گویند بسیاری از دلایل و براهین، به شرح و تفصیل در کتب ایشان موجود است، اما خاطر نشان می‌کند: «قصد و آهنگ ما سوی آن معنی است که از کتب ایشان نمی‌توان یافت» (همانجا، ۱۹). معنای حرف او این است که چگونه می‌توان فلسفه را در شناخت گوهر انسان به کار بست. این معرفی است که او در مقدمه ساز و پیرایه شاهان پرمایه از آن به عنوان دستاورد خود یاد می‌کند:

«چون حق تعالی و تقدّس، به لطف و هدایت خویش روان مرا با خرد که فروغ هستی اوست، آشنا کرد؛ تا با آشنایی و پیوند آن خرد، روانم از آلائش طبع جسمانی زدوده گشت و از فروغ خرد فروزان شد، و آیینهای گشت که در آن هستی‌های عالم، اصلی و فرعی، گوهر و جز گوهر، آرمیده و جنبنده، زنده و مرده، گویا و ناگویا، در وی بنمود و دیده آمد؛ و در آغاز بینش، دانش‌ها اثر بود و تمثال از هستی‌های جهان، و هستی‌های جهان، اصل و حقیقت؛ و به دوّم دیدن، هستی‌های جهان اثر بود و تمثال و دانش‌ها اصل و حقیقت؛ و چون نمودن دیدن شد و دیدن دانش و دانش یقین، آنکه به تفصیل و تمییز و برگزیدن بعضی هستی‌ها را بر بعضی دیگر پرداختم، و مرتبه هر یک را در وجود باز جُستم» (مصنّفات، ۸۳-۸۴).

باباافضل در نامه خود به مجدالدین وزیر، اشارت روشن‌تری به جست‌وجوی فلسفی خود کرده است: «دانای نهان و آشکار، آگاه و داناست که این بنده ناتوان، شصت سال است که در ظلمات حیات خود، بادیه‌ها و عقبات را می‌سپرد و منزل‌ها می‌شمرد و سرچشمه زندگی خود را می‌جوید که جمله جانوران از نم آن زنده‌اند چندان‌که هستند. تا بدین رسید که به نام خرد از آن عبارت می‌کند، و حیات را جز اثر و پرتو او ندید، و چون کامش شیرینی و ذوق خرد را بیافت، بر آن سرچشمه مقام گرفت و در او مقیم شد. و از چنین آرامگاه امید، رحلت ممکن

نیست، که خواهان و دوستار زندگی، چون به سرچشمه زندگی رسید، از آن جدایی نجوید و مفارقت نکند» (همانجا، ۶۹۸-۶۹۹).

بند آخر مکتوب باباافضل به مجدالدین، احتمالاً مربوط به پرسشی است که مجدالدین از او در مورد ویژگی‌های «لفظ شایسته و سخن پیراسته» پرسیده بود. پاسخ افضل این است که این کیفیت، برآمده از «اثر حیاقی است که در همه اشخاص نمی‌توان یافت و حیات از آن معنی آید که گوینده در او نهد. و گوینده سخن زنده، از خرد مایه برد و معنی انگیزد و سخن را به معنی بیاراید و به صدق بیاراید تا شنونده از ذوق معنیش، مشتاق چشمه معانی شود» (همانجا، ۶۹۴).

در یک کلام، به نظر می‌رسد هدف باباافضل در نوشته‌هایش، برانگیختن شوق رسیدن به چشمه معناست که همان آگاهی نهفته در دل حکمت است. مخاطب آثار افضل، هم شاگردان او بوده‌اند و هم دیگر جویندگان مستعدی که آن‌ها را بخوانند. افضل در ابتدای مدارج الکمال توضیح می‌دهد که روی سخن او نه با کاملان و واصلان است که از آن بی‌نیازند و نه با غافلان که از هنجار کمال دورند، «بلکه گفتار ما با اهل مرتبه میانه است». از مرتبه میانه نیز نظر او به کسانی است که شوق رفتن و رسیدن دارند، نه کسانی که به سبب کاهلی، عطای جست‌وجو را به لقایش بخشیده‌اند. «پس هرکه از رتبت میانین این صفت دارد، سخن ما با اوست اگر حاضر است؛ و پیغام سوی او، اگر غایب» (همانجا، ۸-۹).

باباافضل برای جویندگان «واجد شرایط» می‌نوشت. او نیز همانند متفکران پیشین، گوهر تعالیم فلسفی را به پای هرکسی نمی‌ریخت. او از کسانی که به فضیلتی دست نیافته‌اند، می‌خواهد که دور و بر کتاب‌های او نروند و سفارش می‌کند که آن‌ها را در اختیار کسانی نگذارند که آمادگی پذیرش مطالب آن را ندارند. وی در خاتمه رساله عرض‌نامه از مخاطبینش می‌خواهد که این «عجایب سخنان» و «امانت‌گران» را جز با شخص دانا در میان نگذارند: «آن مایه که در خورد، از هیچ خواهند باز مگیر و فزون از خواست و بایست، به هیچ ستاننده مده» (همانجا، ۲۴۲). در پایان جاودان‌نامه نیز می‌نویسد: «این نامه، عزیز است بر جویندگان راه، باید که به هوشیاری در آن نگردند، تا خود را از هوا و هوس و

رشک و حسد خالی نیابند، پیرامن این سخن نگرند که هر نفس که از این بیماری‌ها نرسته بود، از این نامه بیمارتر شود» (همانجا، ۳۲۱).

با توجه به نوشته‌های باباافضل در مورد ماهیت خودشناسی و ادعایش در مورد ویژگی‌های خاص آموزه‌هایش، این سؤال که در مورد برخی از فلاسفه مانند ابن سینا نیز مطرح بوده است، پیش می‌آید: آیا افضل عارف بود؟ واژه «عارف» دارای چنان معانی گسترده و تودرتویی است که بهتر است از آن بدون شرایط لازم استفاده نکنیم. شاید بهتر باشد که پرسش خود را این‌گونه مطرح کنیم که «آیا باباافضل صوفی بود؟». سید حسین نصر معتقد است که باباافضل صوفی بود. اگر بخواهیم نظر او را درست تصدیق کنیم، اول باید به مشکل تعریف این اصطلاح پردازیم. ماهیت دقیق «تصوف» محل مناقشه محققان است و هرگونه غور و بررسی در مورد دلالت‌های این کلمه، ما را از بحث خود دور می‌کند. بنابراین، ترجیح می‌دهم خوانندگان بر اساس تعاریف خود از این عبارت، نتیجه‌گیری کنند.^۱ با این حال، مشتاقم نظر خودم را ارائه دهم: اگر تصوف را به معنای وسیع کلمه در نظر بگیریم، می‌توان گفت که در آیین تصوف، معنویت مقدم است بر شعائر مذهبی. اگر منظور از تصوف این باشد، می‌شود ادعا کرد که باباافضل و بیشتر فیلسوفان هم‌رده او «صوفی» بوده‌اند. اما اگر تصوف را به آیین طریقت و سلسله مراتب خانقاهی و رابطه مرید و مراد و مباحث مربوط به ارشاد طالبان و کشف و مراقبه تقلیل دهیم، باید بگوییم که شواهد اندکی در دست است که باباافضل را به تصوف پیوند دهد. اگر هم صوفی بوده باشد، سندی برای تأیید این ادعا در دست نداریم.

هیچ کس منکر این مسئله نیست که باباافضل از اصطلاحات مرتبط با تصوف در آموزه‌های عملی خود بهره گرفته است. ولی نباید از خاطر بُرد که نوع

۱. من نظر خودم را در مورد بدفهمی‌های ناشی از دو اصطلاح تصوف و عرفان در منبع زیر توضیح داده‌ام: